

بسم الله الرحمن الرحيم

در جلسه گذشته به موضوع تربیت پرداختیم و صحبت کردیم که تربیت از چه جهت یک مسئله هست و از چه جهاتی؟ و چرا باید به آن پرداخت؟ اگر مسئله را درست در نظر بگیریم آن موقع تجسس و پژوهش ما در قرآن می تواند یک نوع مساله شناسی باشد و باید ببینیم پاسخ به آن مساله را چگونه می توان داد. برای ورود به بحث تربیت مدخل آن انسان شناسی است. تصویر ما از انسان هر چیزی که باشد متناسب با آن تعلیم و تربیتی خواهیم داشت و بالعکس هر نظام تربیتی که ما لحاظ کنیم و کارهایی که آنجا انجام می شود با یک تحلیل می توان دریافت که چه تصویری از انسان در آنجا پیش فرض گرفته شده است و بعد به این پرداختیم که در رابطه با انسان دو نوع تصویر کلی وجود دارد:

یک تصویری که ماهیت گرایانه است یعنی برای انسان را یک ماهیت از پیش تعیین شده منتها به صورت بالقوه در او در نظر گرفته می شود و بعد متناسب با آن تربیت به صورت یک امر پرورش استعدادها در می آید و مربی هم شبیه باغبان خواهد شد.

یک تصویر وجودگرایانه از انسان می شود داشت که در این صورت انسان یک سری خصوصیات وجودی دارد ولی ماهیتی ندارد و همینطور که من تشبیه کردم می شود این رو به این صورت تمثیل آورد که مثل یک داربستی که جلوی یک ساختمان می زنیم و روی آن داربست می توانیم حرکت کنیم تا بعد نقش هایی را بر روی دیوار این ساختمان بزنیم. ویژگی های وجودی انسان که ما می توانیم از آن یاد بکنیم مثل آزاد بودن انسان، عقل داشتن انسان، فطرت داشتن انسان و چیزهایی از این قبیل، این ها در واقع ماهیت یک انسان را نشان نمی دهند بلکه یک سری خصوصیات وجودی هستند و مثل یک داربستی هستند که ما در آنها مانور می دهیم و به کمک این مانور در واقع ماهیتی را برای خودمان رقم می زنیم.

سوال(در جلسه قبل) این بود که در قرآن چه تصویری از انسان وجود دارد؟ آیا آن تصویر ماهیت گرایانه می توان حمایت کرد یا آن تصویر وجودگرایانه را؟

همانطور که در جلسه قبل اشاره شد؛ در رابطه با انسان در قرآن مفاهیم زیادی به کار رفته که در واقع این فهرستی که به شما نشان داده می شود یک سیاهه ای از مفاهیم کلیدی است که مانند جسم، روح، عقل، نفس، فطرت، قلب، اراده، روحیت جمعی و محدودیت ها. اما وقتی اینها را ما با هم تحلیل می کنیم و ارتباطش را جست و جو می کنیم و بررسی می کنیم می توانیم به این نتیجه برسیم که فرآیند کلی این اجزا در انسان شناسی قرآن، ما را به این نتیجه می رساند که انسان یک موجودی است که با داشتن این ابعاد مختلف واجد عمل است یعنی عملی از او سر می زند و این عمل هویت ساز است و انسان به کمک این اعمالش در واقع بر حسب نوع عملی که انجام می دهد چیستی خودش را مشخص می کند.

(در این جلسه) این را توضیح بیشتر می دهیم و بعد بر اساس این نوع مفهوم انسان شناختی برویم به سراغ تعلیم و تربیت و ببینیم چنین تصویری از انسان چه نوع تربیتی را در پی خواهد داشت؟
اول توجه کنیم به تفاوت عمل با رفتار یا معادل هایشان در زبان انگلیسی action و Behaviour این ها با هم یکسان نیستند و تفاوت دارند.

مثلاً رفتار، عام تر از عمل است یعنی آنچه که در بدن ما آشکار می شود حرکات و سکانات که بر بدن ما آشکار می شود و ما به آن می گوییم رفتار، این ها از عمل ها گسترده تر هستند به عبارت دیگر همه ی رفتارهای ما عمل حساب نمی شوند بعضی از رفتارها که از ما سر می زنند عمل ما هستند و بعضی ها هم عمل ما نیستند مثل پلک زدن، ما الان همه داریم پلک می زنیم یک رفتاری است که از ما سر می زند اما عمل ما نیست و لذا ممکن است اصلاً به آن توجهی هم نداشته باشیم و انجام بشه و یا اینکه اگر بخواهیم این کار را نکنیم نمی توانیم. این کار خودش را بر ما تحمیل می کند این یکی از تفاوت هاست، تفاوت دیگر اینکه رفتار بیرونی وقتی می گوییم رفتار یک چیز قابل مشاهده را می گوییم یعنی از بیرون می شود دید که مثلاً طرف سرش را می

خاراند یا عطسه می کند این یک نوع رفتار و خلاصه رفتار یک مفهوم خیلی بیرونی دارد اغلب، اما عمل بیشتر می تواند جنبه ی درونی هم داشته باشد؛ یعنی پاره ای از عمل هایی که از ما سر می زند این ها عمل هستند ولی ممکن است قابل رؤیت نباشند از بیرون کسی آن ها را مشاهده نمی کند ولی عمل محسوب می شود که حالا مثال هایی برایش خواهیم داشت و سوم اینکه رفتار ضرورتاً مسئولانه نیست همین طور که الآن اشاره کردیم ما الآن مسئول پلک زدن خودمان نیستیم و نمی شود از کسی سوال کرد. مسئول کسی است که می شود از او سوال کرد مثلاً چرا پلک میزنی؟ جواب ندارد که، من که پلک نمی زنم پلک در من زده می شود درسته که در من است و رفتار من است اما من مسئولیت در قبال اون و فی الواقع ندارم.

خب حالا چه چیزی یک رفتار را عمل می کند. چه چیزی باید با یک رفتار همراه باشد تا آن تبدیل به عمل بشود این جا ما سه تا حداقل زیرساخت برای رفتار لازم داریم تا اینکه تبدیل به عمل بشود اولاً که یک زیرساخت شناختی برای اعمال وجود دارد یعنی آدمی که داره آن عمل را انجام میده یک تصویر شناختی برای اون در نظر دارد مثل طرحی که آدم در نظر گرفته و آدم میخواهد اجراش کنه مثلاً کسی که فرض کنید می خواهد برود غذایی را بخورد اون پیش خودش تصور می کند مثلاً من باید برم سراغ یخچال در را باز کنم بعد آنجا مواد غذایی هست بعد بردارم. این یک طرح ذهنی وقتی که فرد داره آن سمت میرود و باز می کنه ما این رفتار را که از او دیدیم می توانیم متوجه بشیم که این رفتار زیرش یک شناخت خوابیده حالا گاهی هم که بپرسیم بهمون جواب میده مثلاً میگه برای اینکه می خواهم غذا بردارم اینجا مشخص می شه که این رفتار مبتنی بر یک زیرساخت شناختی است.

البته در اینجا تفاوت هدف با غایت را باید در نظر گرفت وقتی می گویم یک عمل هدفمند یعنی طرحی را در نظر گرفته ایم میخواهیم آن را اجرا کنیم. هدف آگاهانه است اما غایت نه، غایت یک پایانه است یعنی یک رفتار می تواند به یک غایتی ختم بشود ولی اون لزوماً هدف نیست. مثل یک سنگی که شما از بالای کوه رها بکنید این می آید در دامنه در یک نقطه ای می ایستد آنجا پایانش هست ولی همیشه گفت هدفش بوده چون در واقع اون ممکن اصلاً آگاهی نداشته که آن غلتیدن ها در واقع به کجا می رود تا چه برسد به اینکه این رو در نظر گرفته

باشه. رودخانه هایی که به دریا می ریزد غایت دارد ولی هدف ندارد چون هدفمندی یک نوع آگاهی است که فرد نسبت به آن طرح خودش دارد. زیرساخت دوم برای عمل ها یک گرایش یا میل هست که آدم باید آن میل را داشته باشد که متناسب با آن طرح این دو تا رو با هم ترکیب کند و بتواند عملی را انجام بده مثلاً اگر آدم تو مثال قبلی که گفتیم گرسنه اش نشه هیچ موقع سراغ یخچال نمیروود یا تشنه نشود سراغ آن نمیروود اینجا یک میلی باید مثل موتور حرکت وارد کار بشه بعد با آن طرح همراه میشود و بعد عمل ها انجام می شود.

اگر میل ها نبودن در انسان ها و انسان ها فقط شناخت بودند شاید کاری انجام نمی دادند، میل، مثل موتور محرک یک ماشین که همه ما قدرت آن را می شناسیم وقتی آدم گرسنه می شود تشنه اش می شود یا ... آن فشاری که میل بر ما تحمیل میکنه همان نیروی فعالی است که باید عمل، در پی ان انجام بشه. خب اما زیرساخت سوم اراده و تصمیم است. چون میل ها در عین حال که محرک هستند و خیلی هم نیرومند هستند و آدم را سوق می دهند به یک سمتی اما در عمل آدم اراده هم وجود دارد و نمی شود اراده را با میل یکی گرفت چون انسان ها با امیالشان مبارزه هم می کنند. یعنی مثل همین کاری که الان شما روزه گرفتید این یک نوع تصمیم است، میل وجود دارد آدم می خواهد غذا بخورد، تشنه اش شده است ولی یک تصمیم آنجا می گوید که نه من به این میل جواب نمی دهم. خب این به این معنا هم نیست که یک میلی بر میل دیگری غالب شده است. مسئله اراده مسئله این نیست که دو میل باشند یکی از دیگری قوی تر باشد و این بر آن غلبه کند این خیلی مکانیکی که در ماشین ها هم هست. یک ماشین هم اگر دو تا نیرو به آن وارد شود آن که قوی تر آن مسیر را مشخص می کند. فرض کنید مثلاً دو نفر ماشین را هول می دهند یکی از این سمت هول می دهد یکی از سمت دیگر خب قاعده‌تاً آنی که زورش بیشتر باشد ماشین رو می تواند هدایت کند. اراده بی نیست در آدم که مثلاً بگوییم یکی قوی تر یکی ضعیف تر، بگوییم این بر اون پیروز میشه چون این یک پدیده ی مکانیکی و تو ماشین ها هم هست تو حیواناتم هست تو گیاهانم هست ولی یک چیز دیگری در انسان هست که به آن می گوییم اراده و ان این هست که ما تکلیف میل ها را مشخص کنیم. در تعارض میان میل ها یا حتی اگر عدم تعارض باشد میل فقط باشد میل خالی، این میل خالی خودش به عمل منجر نمیشود همیشه ما باید آن را

تصویب کنیم به آن اجازه بدیم یا تصمیم نهایی را برای آن بگیریم خب حالا اینها جای بحث زیادی دارد. پس سه تا دست کم زیرساخت بود در یک رفتار، اگر بود آن رفتار میشه عمل، اگر نبود فقط رفتار محض و دیگر عمل حساب نمیشه، زیرساخت شناختی و گرایشی و ارادی.

خب حالا با این معیار وقتی که ما بسنجیم انواع و اقسام عمل در ما وجود دارد. عمل های ما گوناگون هستند در عین حال مثلاً اعمال بیرونی داریم و اعمال درونی همان که گفتیم بعضی از عمل ها ممکن است دیده نشوند از بیرون، عمل بیرونی مثل غذا خوردن که خب آدم می بیند کسی غذا میخورد و بعدا کلی هم ممکن برایش برنامه ریزی کرده باشه و طراحی و چینش همه ی اینها. عمل درونی مثل ایمان آوردن حالا در قرآن شما می بینید که مثلاً میگه "يَا أَيُّهَا النَّاسُ" یا مثلاً "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا"، "آمِنُوا بِرَبِّكُمْ"، "آمِنُوا بِاللَّهِ" ای آدم ها ایمان بیاورید. اولاً خود این درخواست نشان دهنده این که ایمان را ما باید تصمیم بگیریم که بیاوریم. شما اگر به یک آدمی درخواستی کردی یعنی آن میتواند انجام بده. امر به ایمان خودش نشانگر توانایی انسان در ایمان آوردن است و ایمان، آوردنی است. "آمِنُوا بِاللَّهِ" ایمان بیاورید به خدا ایمان آوردنی است. ایمان به ارث بردنی نیست که آدم ارث برده باشد از خانواده و فرهنگ، اگر باشد ایمان نیست. ایمان آوردنی است، نه داشتنی است نه گرفتنی است، نه دادنی است. نه می توانیم به کسی ایمان بدهیم، پیامبر هم نمی تواند به کسی ایمان بدهد و خداوند بارها به پیامبر اسلام گفت "إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ" تو هرکسی را دوست داشته باشی نمی توانی هدایت کنی اینجوری نیست که این چون پسر من، این چون دختر من، من دوست دارم هدایت بشه پس آن را هدایت کنم نخیر ایمان دادنی نیست گرفتنی هم نیست حتی اگر کسی بمیره نمیشه از وی گرفت حتی اگه آن را بکشید هم باز فایده نداره و ایمان آوردنی است.

ایمان خودش یک عمل است منتها یک عمل درونی. حالا چرا عمل؟ با توجه به شاخص هایی که گفتیم (سه تا شاخص گفتیم) یکی زیرساخت شناختی میخواد به کی ایمان بیاوریم؟ مگه میشه ایمان آورد همینطوری به یک چیزی نشناخته؟ نمی شود. ایمان مستلزم آگاهی است از اون چیزی که به آن ایمان می آوریم. ایمان یک

فعالیت کورکورانه نیست که در تاریکی انجام بشه بنابر این وقتی شما می گوئید من ایمان آوردم ما می توانیم بگوئیم به کی؟ بلافاصله. پس معلوم میشه یک تصویر شناختی باید باشه به چه کسی میخواهی ایمان بیاوری؟ بعد ایمان هم مستلزم یک میل است. شاید اصلاً آدم ها هم یک میلی داشته باشند به پذیرش دیگران حالا دیگران می تواند آدم باشه می تواند خدا باشه می تواند بت باشه و بعدش هم تصمیم گرفتن و خواستن ایمان. باید آدم تصمیم بگیرد ایمان بیاورد. پس این سه تا زیرساخت پیدا شد یعنی هم شناختی هم گرایشی به اصطلاح گرایشی بودنش به این معنا هست که ایمان با محبت همراه وقتی ما به چیزی ایمان می آوریم دوستش داریم و بالعکس وقتی به چیزی ایمان نمی آوریم یعنی دوستش نداریم "حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ" نشان می دهد که ایمان زیرساخت گرایشی دارد باید محبوب آدم بشه یا "كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ" یعنی این به اصطلاح اگر انسان کفر را قبول نمی کند برای اینکه دوستش ندارد منتها تمام داستان نیست یعنی ما نمی توانیم تمام ایمان را در محبت خلاصه کنیم البته شاید بعضی روایات وجود داشته باشند که بگویند که "هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ" آیا ایمان چیزی به جز حب است؟ ولی شنونده باید عاقل باشد و بداند که حب زیرساخت شناختی دارد یعنی بداند که شما اگر چیزی یا کسی را دوست دارید می شود گفت، چرا دوست دارید؟ شما دلیل بیاورید مثلاً فلانی و فلانی رو خیلی دوست دارم می گویم چرا میگه آدم خیلی شریفیه و از فلانی بدم می آید، چرا؟ چون یعنی دلیل دارد و یک زیرساخت شناختی در این محبت ها وجود دارد حالا می تواند وهمی باشد می تواند ناصحیح باشد یعنی درست، غلط این بحث جای دیگرست، بنابراین اگر جای دیگه گفته می شه "هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ" ما نباید فکر کنیم حب پس ایمان فقط یک دوستی همینجوری که مثل یک چیز غریزی، ارادی نباشد. می تواند باشه، نه. ایمان یک امر غریزی نیست فرق می کند با یک حیوانی که مثلاً دنبال بچه می رود یا مثلاً بچه ای که دنبال مامانش می رود اونجا غریزه دارن اون یک میل، میل فرق میکنه با اراده و لذا پس در ایمان هم شناخت وجود دارد هم گرایش (محبت و دوستی) و هم تصمیم. این غریزه نیست، فقط یک میل نیست پس ایمان میشه یک عمل. بعد عمل میتونه فردی باشه می تواند جمعی باشد، می تواند مطبوع طبع آدم

باشد، می تواند اضطراری هم باشد. اضطراری می تواند بگوید چه جوری با اراده جور در می آید چون ظاهراً تعارض داره، وقتی اراده و اعتراض اما بعضی از اضطراری های ما ناشی از تصمیم های ماست. اضطرار مسبوق به اراده، همان ارادی حساب می شود نهایتاً؛ یعنی به حساب همان اراده می نویسند مثل مستی مسبوق بر تصمیم، یک آدمی که تصمیم می گیره مست بشه، البته وقتی که مست میشه دیگه هوشیاری ندارد یعنی یک کارهایی می کند که ارادی نیست، اما قابل مجازات است چرا؟ چون شما مسئول به آگاهی بوده و تصمیم هستید. پس مسئول هستید، اینها اضطرارهای مبتنی بر اراده در حکم یک اراده هستند، بعضی از کارهای ما ممکن است اضطراری باشند ولی در تحلیل نهایی ممکن عملی به یک اراده باشه و سرانجام عمل های ما نیز از لحاظ اخلاقی قابل تقسیم بندی هستند. بعضی از عمل های ما خوب هستند و بعضی از آنها بد، عمل صالح، عمل طالع، این ها انواع و اقسام عمل هایی است که وجود دارند.

- اگر قبول کردیم که از انسان عمل صادر می شود با همه ی گونه هایی که دارند. **لازمه های عمل چیست؟**
- **اگر ما در انسان عمل را پذیرفتیم چه لوازمی هم به دنبالش می آید؟**

اولاً اینکه عمل قابل انتصاب به عامل است، یعنی می شود گفت تو این کار را کردی ولی اگر عمل نباشه نمی شود گفت تو، رفتارها رو عرض کردم نمی شود به آدم نسبت بدهیم اگر کسی را هل بدهند بیافتد روی زمین، این حرکت او را میشه به او نسبت داد؟ نه. مثلاً ما رو هل بدهند بخورم به کسی، بعد بگه طرف چرا خوردی به من؟ من نخوردم به شما، منو هل دادن. یعنی این عمل من نیست، این برخورد من به شما قابل انتصاب به من نیست به دیگری قابل انتصاب است، پس عمل ها ویژگی آنها این است که قابل انتصاب به عامل هستند تو اینکارو کردی به همین دلیل مسئولیت آور هستند وقتی تو اینکار را کردی باید جواب بدی چرا اینکار را کردی و سوم اینکه هویت ساز هستند. در مجموع عمل های ما می گویند چه کسی هستیم.

البته اینجا قابل ذکر است که هویت، یک مفهوم وسیعی است ما دو گونه هویت داریم. عمل ها هویت سازند ولی همه ی عمل ها ناشی از هویت نیستند. مفهوم هویت عام تر است. چون بعضی از هویت ها رو ما می سازیم

بعضی از هویت ها رو در خود درمی یابیم یعنی خود را در اون هویت می یابیم ما آن را نساختم مثل اینکه آدم را بندازند در یک جایی مثلاً هویت جنسی یک هویتی که ما آن را نمی سازیم بالاخره بچه یک روز می فهمد دختر یا پسر وقتی که فهمید دختر یا پسر یک هویت جنسی پیدا می کند از فردا می گوید من دخترم، من پسر و جنسیت در معنای Gender هم که اخیراً تفکیک کردن آن را با Sex جنبه ی اجتماعی جنسیت است. یعنی اگر مثلاً دختری در یک جامعه ی مردسالار متولد بشود بعد هویت جنسی او همراه با فرودستی است، ولی این هم تقصیر اون نیست یعنی خودش را در شرایطی یافته که در آن شرایط، یک هویت جنسی کارکرد اجتماعی برای وی قائل هستند و اون فرودستی است. همچنان که در آن جامعه جنس مذکر با یک فرادستی هویتش رقم خورده آن هم خودش نساخته بلکه در آن شرایط این معنی را میدهد خب پس هویت جنسی یک هویت یافتنی است نه ساختنی. هویت ملی هم همینجور ما می گوئیم ایرانی هستیم، ایرانی بودن بخشی از هویت ما است ولی ما آن را نساختم. هویت به ما داده شده در اثر زاده شدن در آن سرزمین اگر جای دیگری زاده می شدیم هویت ما باز یک چیز دیگری بود. همینطور هویت تاریخی مثلاً می گویند انسان دوران مدرن، انسان دوران بردگی، انسان دوران جاهلیت، انسان دوران ... اینها هم باز هویت هایی هستند که داده شده اند ولی هویت ساختنی، آن است که با عمل های ما برای ما شکل بگیرد. اتفاقاً این هویت ساختنی، هسته ی مرکزی هویت ما است (مرکزی به معنای مهم) آن چیزی که آدم ها نهایتاً در قبالش مجازات خواهند شد یا پاداش خواهند گرفت هویت ساختنی آنها است نه هویت یافتنی آنها. هیچ وقت در آخرت خدا نمیگه تو چرا ایرانی هستی؟ چرا زن بودی چرا مرد بودی؟ اینها که دست خودمان نیست. ولی می گویند چرا این کارها را کرده ای؟ اون قسمت عملی و ساختنی ما و اصلاً شاید در روز قیامت همه پوسته های این هسته فرو می ریزد و فقط هسته آن می ماند میوه ی وجودی انسان در اونجا خشک میشه، گوشت ها میریزه هسته اش میماند؛ گوشتها و پوستها چیه؟ همین ایرانی بودن، زن بودن، مرد بودن؛ هیچ کدام از اینها اهمیتی ندارد در اونجا، یعنی در ترازوی خداوند "فَأَمَّا مَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ"، "وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ" چیه؟ ترازوی خداوند چه چیزی را وزن می کند؟ هویت ساختنی را.

بقیه دیگه ریخته اونجا، اصلاً معلوم نیست کی ایرانیه، کی عرب، این چیزا دیگه ریخته اونجا. کی فرزند کیه، کی مادر کیه؟ پدرش کجاست؟ مادرش کجاست؟ این ها اصلاً مهم نیست. نسب وی چی بوده؟ شغل وی چی بوده؟ این ها اصلاً مهم نیست. اونجا این ها تهیه کننده نیست اونجا. مثل تقریباً حج که آدم همه ی زینت آلات را باید بریزد دور، درجه و ... و فقط یه دونه لباس سفید بپوشد. اصلاً شاه از گدا تشخیص داده نمی شود. روز قیامت هم اینجور هست آدم ها انگار لخت و عور با یک پوششی از عملش آنها هستند. معلوم نیست چه کسی پدرش کی بوده، مادرش کی بوده؟ فخرفروشی اونجا وجود نداره مگر به عمل. پس هویت ما، هویت اساسی ما ناشی از عمل ما در قرآن معرفی شده و لذا می بینیم که در مورد فرزند حضرت نوح وقتی که حضرت نوح در مورد فرزندش می گوید خدایا سیل اومده، مردم دارندغرق میشوند به خاطر غذایی که نازل شده، پسر من چی میشه؟ اون نمیداد سوار کشتی بشه چون ایمان نیاورده و خداوند میگه "إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ" اون عملی است ناشایست و این آیه ی عجیبیه "إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ" نمیکه که "إِنَّهُ ذَا عَمَلٍ صَالِحٍ" صاحب عمل بد، اینجا خود عمل، انگار این آدم تجسم عمل ناصالح. این با تو جور در نمی آید پس بنابر این مسیرتون جداست. تعبیر اینکه انسان عمل است اینجا نشون میده که به اون هویت ساختنی داره اشاره می کند.

• خصوصیت دیگر عمل چیست؟

این که عمل تحقق یافته یعنی تا زمانی که ما آن مبناها داریم کنار هم می گذاریم فکر می کنیم، ایده هم داریم تصمیم هم گرفتیم اما هنوز آن عمل صادر نمیشه تا نشده هنوز عینی نشده وقتی که شد عینی می شود یعنی می پرد از وجود ما بیرون. وقتی که پرید بیرون، میشه واسه عالم خارج و احکام جهان خارج بر اون بار میشه. مثل تیری است که از کمان پرتاب شده وقتی که پرتاب شد دیگه دست ما نیست که کجا بخوره، این متناسب با هوا و فشار و ... مسیر خودشو و موانعی که اونجا هستن، مسیر خودش را طی می کنه و این هم یکی از مشکلات عمل انسان است. یعنی در این انسان عملی که انجام میده پس اگر محاسبه نکند که این کار وقتی انجام می شود چه پیامدهایی خواهد داشت اگر محاسبه نکند ممکن است متضرر بشود و لذا اینکه گفته شده که

"لسان العاقله برائل القلبه" زبان آدم عاقل در پس قلبش. یعنی اول فکر می کنه بعد صحبت می کنه و آدم جاهل و نادان هم برعکس، اول صحبت می کنه بعد فکر می کنه که چی گفتم و چه اثراتی می تواند داشته باشه گفتم ولی خب این تیر پرتاب شده دیگه؛ یعنی شما اگه میخواید مثلاً با یک آدمی صحبت کنید تند با وی صحبت کنید، اگر بگویید که تند صحبت کنم باهاش نکنه ناراحت بشه محاسبه کنید این آدم می شود عاقل. بعد از محاسبه میگه حالا که من میدونم نتیجه اش چیه، پس انجامش میدم ولی اگر بخواید تندی کنید بعد بگید ای بابا چه جوری صحبت کردم، ظرفیت وی را در نظر نگرفتم و ... و چه آسیب هایی خورد اینجا آدم مسئول نتایج اعمالی است که در بیرون آشکار میشه و نتیجه هارو ما مسئولیم تا جایی که می توانیم تو محاسبه ها بیاریم. پس عینیت عمل یک چیز عجیبی است و آدم را گرفتار میکنه یعنی وقتی شما عمل را انجام دادید دیگه نتیجه های آنرا نمی توانید کاری کنید پس تو محاسبه ی قبل از عمل این ها میتوانند نزد آدم عاقل انجام بشوند.

و سرانجام اینکه عمل پویاست. عمل انسان پویایی دارد. اینجوری نیست که مثلاً یک بار انجام بشود و تمام بشود و برود، نه؛ مجموعه ی اعمال باید با هم سنجیده بشوند و کارهاشون و پویایی آنها باید با هم سنجیده بشوند مثل آب داغ و آب سرد که با هم بریزید یک جا ولرم می شود این یک برآیند است، برآیند تعیین کننده است وگرنه آب داغ که قل قل می کند و می جوشد و اونی که از یخچال آوردیم بیرون، معلوم نیست هنوز که آخرش چیه؛ اینا وقتی رو هم ریخته می شه یکدفعه می بینی که تعادل ایجاد میشه و انسان آن هویتش برآیند همه ی اعمال وی است .

پس معلوم می شود که عمل های ما همه در کل حالت پویایی دارند امروز سرد هستند فردا گرم هستند و در نهایت به یک تعادل یا یک وضعیتی می رسند. هر چی که باشند. انجماد باشد، جوشش باشد و این هم نکته ی بسیار مهمی است در عمل انسان، وقتی که خداوند آدم و حوا را برد در بهشت، برای چی برد تو بهشت؟ در حالیکه این ها قرار نبود اونجا باشند از اول گفته شد: "إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً" خدا گفت من می خواهم یک جانشینی را روی زمین پرورش بدهم؛ همین زمینی که الان ما در آن هستیم. ولی این ها اول رفتن یک

جای دیگه یه باغ، بوستان خوش آب و هوای عالی هر جا بوده باشد جای نهایی نبوده. خیلی ها میگویند ممکن است رو زمین بوده باشه یه جای خوش آب و هوا، ولی بهشتی بوده، بهشتی بوده و یک جای خوب؛ اونجا قرار نبوده بمانند موقتاً یک جای آزمایشگاه بوده. چی قرار بوده اونجا معلوم بشه؟ همون چیزی که همه داستان آنرا بلدیم. خداوند اونجا به آدم و حوا علم را آموخت همه چیز را بلد بودن یه جای خیلی خوب هم به آنها نشان داد که نه تشنه می شوند نه گرسنه می شدند هیچی، خیلی عادی و خوب بود فقط گفته شد که به این درخت نزدیک نشوید و شیطان آمد این ها رو وسوسه کرد که بروید، اتفاقاً سراغ اون درختی که گفتن نروید، اونجا باید برید و آنها هم تحریک شدند رفتند و خوردن از اون میوه ی ممنوعه و اینجا "بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا" اینجا زشتی کار و عمل آنها، نمودار شد. اینکار را نباید می کردند ولی انجام دادند. آدمی که کار ممنوع انجام می دهد یک کار زشت انجام داده تعهد داده که اینکار را من نمی کنم بعد آنرا زیر پا گذاشته. این عمل قرار بوده آنجا انجام بشه، معلوم شود که انسان عامل است، انسان عمل میکند اولاً، ثانیاً نتیجه ی این عمل اگر منفی باشد گریبان وی را میگیرد "فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا" این نتیجه ی عمل بود. یعنی هویت، توسط عمل ما، وضعیتش معلوم میشه. اما چون نقطه ی صفر آدم و حوا بود بعد خدا گفت خب حالا من به شما کلمه ای می آموزم که بتوانید از اون عمل خودتان دور بشید و اون را خنثی کنید، توبه کنید. توبه نشانه ی پویایی عمل انسان است. یعنی شما کاری را کردید میتوانید دوباره در تنوره ی توبه ذوب کنید و دوباره قالب ریزی جدید کنید. مثل ذوب آهن خرده آهن ها را می ریزند در کوره، آنجا ذوب می شود، دوباره هر چیزی که دلت می خواهد بساز. توبه را خداوند به آدم و حوا آموخت و این ها به کمک آن خودشان را بازسازی کردند. بعد خدا گفت خب حالا تمام شد آزمایشگاه من، حالا می توانید بروید زمین. سرنوشت شما با همین داستان رقم خواهد خورد یعنی شما از یک نعمت هایی برخوردار می شوید وسوسه ها در کمین شماست. گاهی وسوسه ها را می پذیرید و بعد فروشکسته می شوید در نتیجه آن، اما می توانید خودتان را بازسازی کنید حالا بروید این سیکل را آنقدر تکرار کنید تا آخر سر ببینیم چی چیزی بیرون میاد. این برای این بود که انسان خودش را بشناسد و به نظر من مهم ترین پیام

این بهشت، آگاهی نیست. آن درخت، درخت آگاهی نبوده البته اونطوری که قرآن میگه، در انجیل مثل اینکه اشاره شده این درخت آگاهی است.

ولی قرآن میگه آدم قبل اینکه برود آنجا آگاهی ها را گرفته بود "وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا" آگاهی ها را به وی داده بود پس چی بوده آن درخت؟ اون درخت، درخت عمل سوء انسان بوده در اثر وسوسه یعنی انسان با اینکه علم داشته باشد می تواند در اثر وسوسه، عمل بدی را انجام بدهد. وقتی هم که انجام داد گریبان وی را میگیره اما می تواند از آن رها بشود این یک سیکل به اصطلاح خیلی مهمی است در زندگی انسان که وقتی آن را بداند نجات و فزونی او در گروی همین رمز است. این رمز را که فهمید حالا گفت خداوند بروید روی زمین من هم برایتان هدایت می فرستم، برای هر کس ببینم که عمل وی چگونه خواهد بود.

این یک خلاصه ای بود از اینکه در قرآن انسان به عنوان عامل تعریف شده، عمل او در واقع زمینه ساز هویت اوست و خودش هم این کار را خواهد کرد، هیچ کس هویت دیگری را نمی سازد. چرا؟ چون کارخانه هر شخص تو خود آدم است، کارخانه ی تولید عمل در درون هر کسی است، شما همانطور که به جای دیگری نمی توانید عمل بکنید، هویتش را هم نمی توانید بسازید، هر کس هویت خودش را می سازد "كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةً" هر انسانی در گروی اون چیزی است که انجام میدهد یا "لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى" هر چه آدم تلاش کرد همان ها را درو می کند. (هر چه کاشته همان ها را درو می کند) ما نمی توانیم برویم در زمین بغل دستی هر چه کاشته محصول را برداریم. انسان مثل یک کشاورزی است که یک زمین دارد آنجا کشت می کند موقعی هم که محصول می خواهد برداشت کند، هر کسی محصول خودش را برداشت می کند هیچ کس هم حق ندارد در زمین بغلی برود آنجا برداشت کند. بار بر دوش دیگری گذاشته نمی شود مگر اینکه شما به دیگری آسیب زده باشید "لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارٍ" هر کسی در روز قیامت باید بارهای خودش را به دوش بکشد و یک بارهای اضافه را هم به دوش بکشد آنجا کجاست؟ جایی است که عمل های ما از حد فردی خارج شده، شده عمل اجتماعی و آسیب زده به دیگری، آن موقع یک بدهکاری هم به آنها داریم چون آسیبی

که به دیگری می زنیم، این عمل ما هست و منشأ آن هم ما هستیم و چون ما هستیم یک سری بارهای اضافی هم به جز اعمال فردی بر روی دوش ما هست، می آید. البته در واقع بار اضافی هم نیست بار خودمون منتها در جای دیگری گذاشته شده و برداشته می شود.

خب حالا اگر انسان عامل و در قرآن هم کلمه ی عمل را داریم بررسی می کنیم، عمل یکی از کلمات بسیار پر استعمال در قرآن در رابطه با انسان بسیار به کار رفته و راجع به همه هم به کار رفته مومن، مشرک، پیامبر، زن، مرد، کوچک، بزرگ، کوچک البته منهای دوران اولیه ی کودکی چون در آن زمان هنوز عاملیتی شکل نگرفته، غیر از این همه را در برمی گیرد و لذا پیامبر در قرآن می گوید که خطاب به مخالفانش: "اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ" شما در آن جایگاه و پایگاه خودتان عمل کنید من عمل خودم را می کنم تا ببینم چه می شود. این نشان می دهد که چطور چتر عاملیت همه ی انسان ها را در برمی گیرد. مرزهای عقیدتی را نمی شناسد، مومن و مشرک و کافر و ... همه ی این ها عامل هستند مرزهای جنسیتی را نمی شناسد زن و مرد همه عامل هستند، هیچ مرزی را نمی شناسد، مرزهای نژادی را و مرزهای سنی هم نمی شناسد جز هنگامیکه بچه که می آید نقطه ی صفر عاملیت بایسته چون از اول هنوز عامل نیست باید برسد به نقطه یی که روی پای خودش بایستد بعد خودش می تواند راه برود می شود یک آدم کامل، قبل آن بغلی و ناقص است.

خب این عملی که اینطور چتر فراگیری همه ی انسانهاست نشان میدهد که در منظر قرآن، انسان عامل و عمل او هویت ساز اوست. پس کسی نمی تواند کسی را بسازد. این تعبیر انسان سازی که ما به کار می بریم یک تعبیر مسامحه آمیز است؛ خوب دقت کنیم معنی نداره اصلاً مگر می شود انسان را ساخت؟ نه. اگر انسان عامل باشد خودش خودش را می سازد ما ممکن است آن بغل بایستیم بگیریم این کار را بکن آن کار را نکن، هدایت کنیم، مثل خود پیامبر، مگه پیامبر می تونه کسی را بسازه؟ نه. "إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ" فقط قیامت. به همین خاطر میگه "إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لِّسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَوِّرٍ" ای پیامبر تو بر انسان ها مسلط نیستی، حواست جمع باشه. رابطه ی تو با انسان ها رابطه ی سلطه نیست مثل مثلاً نجار با چوب بذاریم تو گیره محکم نصب کنیم بعد

بتراشیم هر نقشی که می خواهیم. رابطه ی پیامبر با انسان ها رابطه ی نجار با چوب در بند نیست رابطه ی انسان است و انسان، رابطه ی عامل است و عامل و در نتیجه، کار پیامبر میشه هدایت "إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا" ؛ چه می کند به خودش بستگی داره پس انسان سازی اگر به دقت نگاه کنیم یک کلمه ی خیلی معنادار نیست ما نمی توانیم کسی را بسازیم. مربیان نمیتوانند دانش آموزان را بسازند، تعلیم و تربیت اینجوری نیست که ما گاهی می گوئیم کارخانه ی آدم سازی ولی کارخانه نیست، آدم سازی هم نیست، مدرسه، کارخانه نیست و برای شاگردان هم ما نمی توانیم آدم سازی کنیم. اینها یک تعبیرهای با مسامحه است.

خب حالا اگر انسان اینطوری ترسیم شده بیاییم سراغ اینکه حالا اگر این تصویر را از انسان داشته باشیم تربیت چه نمی تواند باشد و چه می تواند باشد؟ اگر انسان عاملی باشد و خودش عمل بکند رابطه های تلقینی میان معلم و شاگرد، این تربیت نیست. یعنی با عاملیت جور در نمی آید این اختلال در مبنای شناختی است. ما شناخت هایی که به دیگران می خواهیم بدهیم، نباید جنبه ی تلقینی داشته باشد. تلقین کردن یعنی چی؟ یعنی فرد بدون اینکه بتواند آنرا بفهمه و بررسی کند آن را قبول کند. این میشه تلقینی، یعنی صرف اینکه بابا میگه، مامان میگه، معلم میگه همین. فقط به صرف اینکه این را آن میگه من قبول می کنم نه به خاطر اینکه این سخن درست است و منطق آن را درک می کنم. هر موقع ما سخنی را قبول کردیم بدون اینکه بفهمیم آنرا و اونو منطقی بیابیم این می شود رابطه ی تلقینی و القا و برای انسان عامل این پذیرفته نخواهد بود این میشود اختلال در مبنای شناختی. تربیت نباید اکراه آمیز باشد یعنی ما نمیتونیم یک آدمی را که میل نداشته باشد بعد بگوئیم بیا برو اینکار را بکن. اگر یکی از مبناهای عمل انسان این است که با تمایل و با میل و انگیزش باشد، نظام های تربیتی که آدم ها را بر خلاف انگیزش هاشون می خواهند به یک سمتی بکشاند اینها دارند نعل وارونه می زنند. یعنی موجود می خواهد اینطرف برود ما میخواستیم آن را آنطرف بکشیم، ناهمسو است. اگر دانش آموزی از سر اکراه بلند شود سر یک کلاسی بنشیند، نه حوصله داره و نه انگیزه ای این نشد تعلیم و تربیت ،

انسان می خواهد عمل کنه عمل احتیاج به انگیزش داره و الا ممکن است یا عمل نیمه تمام نصفه نیمه ی به درد نخور باشد یا اینکه اصلاً عمل هم نباشد خب در هر دو صورت نتیجه ی ما درست بدست نمی آید.

البته ما دو جور اکراه داریم یه نوع می تواند قابل قبول باشد یه نوع آن نه. هنگامیکه فرد خودش بر خودش اکراه کند این داستان فرق میکند تا اینکه دیگری بر کسی اکراه کند. یعنی وقتی که ما خودمان یک کاری را، زحمت یک کاری را بر خودمان روا می داریم این داستانش متفاوت است یعنی اینکه ما اصل آن کار را قبول داریم منتها زحمت آن را هم درک می کنیم و به زحمت آن هم خودمان تن می دهیم مثل یک کوهنوردی که شما الآن بروید نگاه کنید به نفس نفس افتاده عرق هم از سر و صورتش جاری هست بعد بگوییم آقا خب مگه تو مرض داری چته؟ برو یه جا بشین چرا خودتو داری به زحمت میندازی؟ بعد میگه نه این زحمت شیرینه، درسته خودش تلخه ولی من چشمم به قله است میخوام برسم اونجا این نوع اکراه و تحمیل بر خویشتن، اصلاً لازم است وقتی که در یک حدیثی گفته میشه: **"الْمَكَارِمُ بِالْمَكَارِهِ"** یعنی دست یافتن به اوج ها در گروهی زحمت است. بدون کراهت و بدون زحمت نمی شود به قله رسید. بدون عرق ریختن و بدون به زور افتادن نمیشه اصلاً به قله رسید. اما یک موقع است که شما کسی را با چوب دارید به پیش می رانید اما یک موقع هم هست که آدم خودش به خودش داره چوب میزند این نوع دوم قابل قبول و شاید هم اجتناب ناپذیر و لازمه ی رشد انسان. ولی اکراه هایی که از بیرون می آید این فرد نه می داند برای چه باید این کار را بکند، شناختی از وی ندارد، انگیزشی هم ندارد ولی از بیرون دارند او را هل میدهند این فایده ندارد مثل ماشین خاموش هل دادن است که دستت را که برداری می ایسته این آیه **"وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ خِيلِي اَيْنَ رَا بِهَ زِيَايِي بِيَانِ كَرْدِه كِه دُو تَا** آدم را براتون مثال میزند **"أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ"** یکی آدم گنگی است یعنی اولاً درست نمی تواند حرفش را بزند که چی چیزی می خواهد، بعد هم **"لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كُلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ"** کاری از او ساخته نیست. این آدم بی خاصیت است. کاری از وی بر نمی آید **"وَهُوَ كُلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ"** مثل یک بار می ماند بار را باید برداری بذاری آن ور، خودش که پا نداره برود، بعضی آدمها ابتکار عمل ندارند کاری از آنها بر نمی آید. مثل یک گونی بار می مانند.

اگر برداشتی گذاشتی آنجا یه تکونی می خورند و الا نه. خب این یه جور آدمه "اَيْنَمَا يُوجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ" سراغ هر کاری هم بفرستی میره خراب می کند و می آید. هیچ کاری را بلد نیست. این یک آدم مثال یک آدمی دست و پا چلفتی است و "هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ" و یکی هم آدمی هست که اولاً پا داره خودش راه می رود تو راهی که قرار داره حرکت میکنه و تازه راهش هم راه درست و حساب شده و سر و ته آن هم معلومه کجا می خواهد برود. صراط مستقیم یعنی راهی که آن آدم شناخت مسیرش را اولش و آخرش مثل یک مسافر آگاه وقتی سوار ماشین میشه می داند کجا می خواهد برود. از کدام جاده باید برود. نه اینکه راه بیافتد نداند از کدام کوره راهی باید برود. دو تا آدم بود یکی آدمی که خودش تو راه می داند کجا می خواهد برود و مقصد کجاست و مسیر خود را درست انتخاب کرده و بر اساس عدل و عدالت کار می کند. ظلمی تو کار او نیست، اینجا نشان می دهد که انسانی که ما می خواهیم پرورش بدهیم یک گونی بار نیست که آن را به زور بر داریم و بخواهیم جایی بگذاریم مربی ها بعضی وقت ها واقعا بارکش هستند. یا پدر، مادری که به جای بچه ها گاهی اوقات تکالیف آنها را انجام میدهند "گنه کرد در بلخ آهنگری به شوشتر زدن گردن مسگری". این فرد میخواهد درس بخواند من باید مشق هایش را بنویسم، نقاشی او را بکشم و ... این بار کشی است واقعاً؛ تربیت نیست. اون فرد اصلاً عامل نیست، انگیزه نداره و به همین ترتیب جاهای دیگری که این اتفاق می افتد.

پس اگر ما انسان را عامل در نظر بگیریم تربیت او نمی تواند تلقینی باشد نمی تواند اکراه آمیز باشد نمی تواند تحمیلی باشد، تحمیل هم اختیار در مبنای ارادی هست چون تحمیل از اکراه تندتر و شدیدتر هست اکراه یعنی اینکه آدم یک چیزی رو میل نداره، مثل کسی که غذا را میل نداره و می خورده، از روی اکراه مثلاً رودربایستی کرد یک بار هم می گوییم باید بخوری بالاسرت با سر نيزه می گویند باید این سم را بخوری این زور این اختلال در مبنای ارادی فرد که به مراتب بدتر از اکراه خواهد بود. حالا آنطرف سکه چی میشه؟ اگر اینها نباشند تربیت بخواهد درست انجام بشود پس باید ابتدا در جنبه ی شناختی؛ ما باید ذهن فرد را نسبت به آن کاری که

میخواهد انجام بده روشن کنیم، شناخت بدهیم، آگاهی بدهیم، این یه قسمت کار است. خیلی از کارهایی که بچه ها ممکن انجام بدهند و آسیب زا هست شناخت درست و کافی از آن کار را ندارند و در نتیجه جاهلانه در تاریکی یه کاری را انجام میدهند، حالا چه انتخاب رشته باشه چه کارهای منفی باشه که بچه ها انجام میدهند این بچه نمی داند واقعاً، ما اگه بتوانیم یک برنامه ی آگاهی بخش مفید جامع درست کنیم، سرگذشت هایی رو نشان بدهیم، مصاحبه بکنند، ببینند، که چرا فلانی به این روز افتاده؟ از کجا شروع کرده؟ تا بعد بفهمد این کار این نقطه ی آغاز یک پایان است. ولی وقتی که این را نداند و بگه خب حالا نتایج زود مدت را حس بکند اینجا یک بخش مهمی از کارهای مربی میشه این شناخت ها را به صورت محققانه، تحقیقی نه القایی، نه تکرار که مثلاً بطور مکرر بگوییم، تکرار نکنیم، شواهد باید بیاویم افراد شواهد را وقتی می بینند، می خوانند، مطالعه می کنند و ... خود این شواهد نیرو دارد و یک مقداری از متقاعد شدن آدم را ایجاد میکنه. بعد میل افراد و گرایش افراد مهم است، انگیزش های آنها مهم است، ما در واقع باید تعلیم و تربیت ما و محیط مدرسه نباید محیط زور و اجبار و اکراه باشه اگه واقعاً دانش آموز با شوق نیاید سرکلاس یه مشکلی دارد. یعنی باید از معلم خوشش بیاید از آنچه که سخن گفته می شود البته شاید ما امروزه می دانیم این درس ها تو جامعه ی ما که متأسفانه اشتباهات استراتژیکی دیگران کرده اند ما هم باید تاوان آنرا پس بدیم مثل همین تصمیم که تحصیلات در جامعه را همه گیر کردند یه خطای بزرگ بوده من نمی دانم کی کرده؟! تو این جامعه آمدند یک خیابان کشیدن بین مدرسه و دانشگاه دیگر راه دیگری هم نیست. همه به سوی دانشگاه، این خطای بزرگی است که سیاستگذاران جامعه ی ما انجام دادند.

اینجا باید چندراهه باشد، نه یک بزرگراه که همه به سوی دانشگاه، دانشگاه عده ی محدودی باید بروند. گرفتن مدرک PHD بسیار آسان شده، مدرک PHD در جهان یک مدرک بسیار سخت و دشوار است. همه کس نمی تواند آن را به دست بیاورد ولی خب درب دانشگاه باز است و هر کس آمده باید حتماً فارغ التحصیل شود حالا این رساله اش هر چی که باشه، این فاجعه است که در جامعه ی ما ایجاد شده ان شاءالله روزی برسد که وزیر آموزش و پرورش این شجاعت و امکان و اقدام را داشته باشد که بیاید بگوید از مدرسه به دانشگاه فقط یک

باریکه راه وجود دارد. راه های دیگری وجود دارد افراد باید بروند دنبال علاقه آنها. شخصی که میخواهد مکانیک بشود، بشود مکانیک. فردی که میخواهد موسیقیدان بشود، بشود موسیقیدان. چرا پدر و مادر بچه ها به بچه یی که علاقه به هنر و موسیقی می گویند می خواهی مطرب بشوی!!؟؟ مطربی هم شد کار، زندگی!!؟؟ نه بالاخره آدم ها باید با علایق خود زندگی کنند. البته علایق را باید با آگاهی ترکیب کرد. آگاهانه افراد تصمیم بگیرند ولی سرانجام باید آن کاری را که می خواهند انجام بدهند. شما کاری را که نمی خواهی انجام بدهی اگر نصفه و نیمه انجام بدهید خراب می شود و این مصیبتی هست که ما امروزه داریم. هیچ کس سر جای خودش نیست، کاری را که دوست دارد انجام نمی دهد یک کار دیگری را انجام می دهد خب این مصیبت و در محیط تربیتی ما هم هست. انسانی که در یک زمینه علاقه مندانه کار کند موفق می شود هر چه که باشد.

به نظر شما بتهوون بزرگتر است یا نیوتن؟ شاید بتهوون! چون بتهوون در خانه ی خیلی افراد در دنیا هست که نیوتن نیست. خب حالا اگر روز اول مادر بتهوون به او می گفت ول کن بابا برو فیزیک بخوان، برو دانشمند بشو. خیر! هر کسی در هر کاری که دارد انجام می دهد آن کار را درست انجام بدهد انگیزه مند باشد، می درخشد. یک عکاس بزرگ، بزرگ است. یعنی این آدم توانسته به نتیجه یی برسد ولی شما می گوئید عکاسی به چه دردی می خورد!!؟ فقط پزشکی مهم است، مهندسی مهم است و نه، آن چیزی مهم که آدم با علاقه و انگیزه شب حاضر باشد به خاطرش بیدار بشیند و آن موقع پیروز و موفق می شود. مگر شما نمی خواهید بچه هاتون موفق بشوند احساس پیروزی بکنند، شارژ باشند، اثرگذار باشند پس نمی توانیم دیکته بکنیم بنابراین گرایش ها و انگیزش ها و تصمیم ها در تعلیم و تربیت مهم است. تحمیل کردن یک چیز خیلی خوب است آخرش خراب می شود آن چیز برای شما خوب است برای آن بچه خوب نیست و حالا ببینید ما چقدر اشتباه می کنیم وقتی که انسان عامل را درست درک نمی کنیم و می خواهیم یک تربیت زورکی بالا سرش انجام بدهیم آن تربیت نخواهد شد.

پرسش و پاسخ:

سؤال اول: سه ویژگی برای عمل هست اول شناخت، شناخت هدف میدهد در اعمال مثبت من می توانم درک کنم شناخت هدف بدهد ولی فرض کنید گناه که من نوعی شناخت هم دارم می دونم نتیجه آن چیست ولی وسوسه غلبه می کند. اونجا اون شناخت هدف من نیست، یعنی هدف من گناه کردن نیست ولی وسوسه غلبه کرده.

پاسخ: ببینید وقتی وسوسه غلبه میکنه یک تصویر شناختی هم ایجاد میشه منتها تصویر وهمی است. مثل آدمی که سراب را آب می بیند، جذاب می بیند بعد دنبالش حرکت می کند یعنی وقتی قرآن میگه: "زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ" یعنی این را جالب می بیند. زَيْنَ یعنی برای آنها جذاب است. بنابر این حتی اگر گناه کنید اون به خاطر جاذبه آن گناه است

سؤال: نه شناختش.

پاسخ: خب همان شناخت است، تصویر شناختیه یعنی شما الان این را جذاب می بینید آن منظره را به همین خاطر هست که برانگیخته می شود. یعنی اون تصویر منفی گناه دیگه تو ذهن فرد حاضر نیست. کنار می رود، یه تصویر مثبت و جذاب می آید به جای آن.

سؤال: احساس گناه نشان میدهد که تصویر مثبت نداره احساس مثبت رو نداره.

پاسخ: احساس گناه بعد از گناه است نه قبل از گناه. یعنی وقتی فرد انجام داد و تمام شد مثل کسی که رسید به سراب، دید این آب نیست بعد پشیمان میشود احساس گناه اون موقع بدست می آید ولی آن موقع که شما برانگیخته میشوی با یه تصویر جذاب برانگیخته می شوی بنابر این زمینه ی شناختی داره ولی وهمی است.

سؤال: پس منظورتون از شناخت شناخت مثبت نیست.

پاسخ: نه، تصوير ذهنيه. اين تصوير ذهني مي تونه وهمي باشه مي تونه عقلي باشه و ما اتفاقاً وقتي كه مي خواهيم كار تربيتي بكنيم بعضي وقتها مي خواهيم بگيم اين وهمي يعني فرد رو روشن بكنيم كه اين تصوير شناختي پيدا ميكند.

سؤال دوم: ما وقتي به مبحث تربيت اسلامي مي رسيم با بايدها و نبايدهاي زيادي مواجه مي شويم يعني بحث تقليد و پيروي كردن و مقلد بودن اين ها تعارض هايي را پيش مي آورد.

پاسخ: متأسفانه ما اين مفاهيم را در تربيت اجتماعي بد فهميديم. ممكن است رايج باشد ولي غلط رايج است. بايد نقدش و انتقادش كرد. اتفاقاً ما مي خواهيم همين را بگيم تصور ما از تربيت اسلامي واقعاً چقدر اسلاميه. تقليد در اسلام نداريم. شما اگر قبول كنيد خدا هست تقليد نداريم. معاد هست تقليدي نميشه، اصول دين هيچ وقت تقليدي نميشه بايد سعي كنيم بفهميم،

سؤال: درباره شريعت چه پاسخي داريد؟

احكام منظور شما است؟ اول بايد برويم ياد بگيريم، تقليد نداريم. اولين حكم شما اين است كه بروي ياد بگيريد. بعد ممكنه بگويند كه وقت ندارم بروم ياد بگيرم آن موقع ممكن است بگويند برو از كسي كه بلد است بپرس. اون كسي كه خوب بلد است، متخصص. كلمه ي تقليد هم اينجا متأسفانه يك بار منفي داره با خودش عمل ميكند شما همون طور كه ممكن بگيد من پزشكي نميدانم و مراجعه كنيد به پزشكي و نسخه ي او را عمل مي كنم ولي اگر متوجه شوم كه نسخه او اشتباهي است مي گذارم كنار. مشروط هست، در احكام دين هم همينجور است. شما اول خودتون بايد برويد فقيه بشويد يعني اصالت با تقليد نيست، تقليد اضطراري است. شما اگر واقعاً ميتوانيد پزشك بشويد بهتر است اول خودتون پزشك بشويد ولي اگر مثلاً مي بينيد كه فرصت آن را نداريد اون موقع مراجعه كن به يك متخصص و همانطور كه ميخواهيد به يك دكترى مراجعه كنيد پرس و جو كنيد ببينيد کدام دكتر بهتر است سابقه آنش چيست بايد تحقيق كنيد يعني پيدا كردن اون كسي كه احكام را از او ياد بگيريد خودش بار تحقيقي هست. مثل تحقيق راجع به اينكه کدام پزشك بروم من را مداوا كند بعد تازه

روزی و لحظه ای که به هر دلیلی بفهمی این پزشک اشتباه کرده باید آن را کنار بگذاری. بعد این را از کجا میفهمی؟ از سخن متخصصان. فرض کنید مثلاً ۴ پزشک اطراف شما هست میگویند مدرک این پزشک قلابی است. وقتی متوجه شدی پس میگویی من عوضش می کنم میروم سراغ یه پزشک دیگر. این دلیلی هست که فرعیات و فروع در اسلام باز خودشون منطقی دارند یعنی شما برای نماز خواندن نباید تقلید کنید بازم بگوید من نماز میخوانم تقلیدی اون احکام نماز نه خود نماز، خود نماز بازم تحقیقی هست چون منطق داره یا خود روزه هم همینطور: "كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ" شما برای اینکه تقوا پیدا کنید و بر امیالتون مسلط بشوید روزه میگیرید این را باید درک کنید این منطق روزه است. هر آدمی این منطق را درک میکنه میفهد، بله روزه خوب است. همینطور که در سایت ها میگه مثلاً تحقیقات پزشکی معلوم شده که گرسنگی های گاه گاهی برای سلامت قلب و سرطان فلان مفید است خب آدم وقتی این را میداند خب وقتی گرسنه اش میشه غذا و اینها را نمیخورد میگوید من الآن قلبم بهتر کار میکند اینجوری باید روزه گرفت با منطق آن. نه اینکه تحمیلی و با فشار زور، نه تقلید نه باید تحمیلی باشد فقط میماند اطلاع از احکام آن. از کی شروع میشه تا کی؟ چقدر؟ چه جور؟ اینهاشو باید بری تازه اینها هم اول خودت باید بروی فقیه بشوی اگر نتوانستی برو از کسانی که بلد هستند بپرس. پس بنابر این بدنه ی اصلی اسلام که اصول دین است حرام است که تقلیدی باشه حتی، بدنه ی دومش که فروع دین. آنها هم تحقیقی چون تک تکشون منطق دارند نماز و روزه و جهاد و ... همه ی اینها منطق دارند و قابل توضیح هستند. فقط نحوه ی انجام آن که میشود احکام، این اطلاعات میخواهد. اطلاعاتم اول باید خودت پیدا کنی نشد از کسی که میدونه با قید اینکه میدونه ببینید که چقدر لاغر شد قسمت تقلید، تقلید یک اسمی متأسفانه که بی مسمایی است که اینجا با توجه به معنایی که ما از آن میدانیم به کار میرود ولی خب این یک اشتراک لفظیه که باید خب وقتی برای بچه ها به کار میبریم به این نکته توجه کنیم که اونا خیال نکنن باید مقلد بشوند.

سوال سوم: نسبتی بین نظریه ی انسان عامل و پراگماتیسم وجود دارد. آیا متفاوت هستند؟.

پاسخ: متفاوت. به صورت خلاصه بگم پراگماتیسم عمل رو فقط بر حسب نتیجه ی بیرونیش محاسبه میکنه؛ نه بر حسب نیت و ... و این تفاوتش است. در اسلام میگیم **الاعمال بالنیات** این یک طرف سکه است **الاعمال بالنتایج** هم یک طرف سکه است پس دایره اش متفاوت و بزرگتر از پراگماتیسم.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته